

# جمعیتی

۲۲ سپتامبر ۲۰۰۹



## بن بست جمعیتی!

فضای سیاسی کشور به دلائلی در شرایط فعلی اصولاً تحلیل پذیر نیست. می باید قبول کرد در دوره‌ای از زندگی اجتماعی ایران که دستیابی به آمار و ارقام، حتی در صورت «تحریف» شده و دولتی آن نیز غیرممکن است، تحلیل کار ساده‌ای نخواهد بود. با این وجود سعی داریم چند لایه از تحولات اجتماعی را در همین مقطع به صورتی فهرستوار ارائه کنیم. از نظر شرکت طبقات اجتماعی در تحولات سیاسی می باید در درجه نخست قشرهایی از شهرنشینان را - اگر می گوئیم شهرنشینان به این دلیل است که بحران‌های

سیاسی در ایران طی یکصد سال گذشته بر محور تحولات شهری شکل گرفته - مورد بررسی قرار داد که به طور کلی پای به میدان سیاست نمی گذارند. برخلاف آنچه برخی طرفداران «توده‌ها» در بوق و کرنا کرده‌اند، این قشر «غیرسیاسی» الزاماً ساکن مناطق خوش آب‌وهوای شهری نیست؛ در میان اینان کارگران و روستائینی را می‌توان یافت که در واقع نسل اول مهاجرین به شهرها هستند. برای اینان دسترسی به «تان‌وآب» به طور قطع از پای گذاشتن در تحولات و تنش‌های سیاسی مهم‌تر است. حضور این گروه در درگیری‌های سیاسی زمانی علنی خواهد شد که یا تحت نظارت دولت و به دلیل نیازهای مالی به گردان‌های سرکوب دولتی می‌پیوندند، و یا در صورت بروز بحران‌های عمیق مالی و اقتصادی در شورش‌های فراگیر شهری شرکت می‌کنند.

از آنجا که حکومت اسلامی با تکیه بر دلارهای نفتی و پشتیبانی «واردات» از غرب توانسته گردان‌های سرکوب شهری را تحت عناوین مختلف از قبیل «سپاه»، «بسیج»، «لباس‌شخصی»، «نیروهای انتظامی» و غیره بر محور حمایت از سیاست‌های کلیدی «محافل» سازماندهی کند، در شرایط فعلی دیگر نیازی به جذب نسل اول مهاجرین روستاها نخواهد داشت. و این مسئله در آینده از نظر سیاسی برای حکومت بسیار مشکل‌آفرین خواهد شد. در حالیکه به احتمال زیاد در نخستین سال‌های پس از کودتای ۲۲ بهمن، در سطح شهرها عمال و پادوهای این حکومت تقریباً همگی از وابستگان به همان نسل اول مهاجرین روستاها بودند.

امروز روستائیان شهرنشین شده که پس از گذشت کودتای ۲۲ بهمن و به دلیل جنگ با عراق و درگیری‌های مختلف و خصوصاً فشارهای مالی سه دهه پیش جذب دستگاه حکومت اسلامی شده‌اند، در قشر اجتماعی خود جا افتاده‌اند! اینان نیازهایی ویژه خود گسترش داده، و در اطراف خود و وابستگان‌شان نوعی «طبقه‌سازی» به وجود آورده‌اند. طبقه‌سازی‌ای که اگر جهت «بازتولید» به نوعی شیوه تولید داخلی تکیه ندارد، از طریق ارز حاصله از چپاول نفت، و خصوصاً واردات گسترده از غرب در ویراستی کاملاً استعماری و «ایران بر باد ده» به «بازتولید» خود ادامه می‌دهد. در نتیجه، پر واضح است که به دلیل وحشت از دست دادن «امتیازات» به دست آمده، این گروه روستائیان

شهرنشین شده با مهاجرین جدیدی که روستاها را به قصد شهرها ترک می‌گویند، و در صدد جستجوی محورهای قابل اتکاء در فضاهاى شهری هستند، سر ناسازگاری داشته، اینان را از خود براند.

این ناسازگاری میان طبقات مختلف «مهاجر» در بطن یک کشور واحد از صورت‌بندی‌هایی کاملاً علمی و روانشناسانه پیروی می‌کند. به طور کلی این یک اصل روانشناسانه پایه‌ای است که روستائیان «شهرنشین» شده، در صورت ایجاد ارتباط با «روستائیان» و هم‌ولایتی‌ها به یک‌باره در بطن ساختارهای فکری و روانشناسانه خود متزلزل شوند. چرا که اینان طی دهه‌ها تمامی تلاش خود را به خرج داده‌اند تا از چنبره وابستگی‌های رفتاری و فکری سنتی خود را جدا کرده، در مفهومی که قشر آنان «تعریف» می‌کند «شهرنشین» شوند! نخستین تأثیری که یک «هم‌ولایتی» هنگام پای گذاشتن به فضای شهری و فکری روستائی «شهرنشین» شده ایجاد می‌کند آشفتگی در این فضا است. «شهرنشین شده» از یک سو سعی دارد خود را در برابر روستائی نماینده یک «قشر شهری» معرفی کند، حال آنکه این قشر نهایت امر خود او را به عنوان «شهرنشین» قبول ندارد! از سوی دیگر، روستائی شهرنشین شده هم‌زمان سعی خواهد داشت با طرد «روستائیان»، ارتباط خود را با بنیان فرهنگی خود بگسلد، چرا که این ارتباط عامل ایجاد تزلزل در بنیاد خانوادگی و فکری وی می‌شود. این «دوگانگی» که نتیجه مستقیم یک «از هم گسیختگی» رفتاری و روانی است، نهایت امر روستائی تازه «شهرنشین» شده را بیش از پیش از مجموع جامعه شهری جدا خواهد کرد و به حاشیه می‌راند؛ در مورد حکومت اسلامی این روستائی «شهرنشین» شده به بنیادهایی که گویا همانطور که او هست «قبول‌اش» دارند، بیش از پیش وابسته می‌شود.

دلیل وابستگی کسانی که در این وبلاگ معمولاً از آنان تحت عنوان «اوباش شهری» نام می‌بریم، به بنیادهای حکومت اسلامی، خارج از نیازهای مادی، می‌باید در همین اصل روانشناسانه جستجو شود. اینان حاشیه‌نشینانی‌اند که طی سه دهه هم از ریشه‌های روستائی خود منقطع شده‌اند، و هم در فضای شهری کشور به دلائلی که پیشتر به تحلیل آن پرداخته‌ایم و امروز آن‌ها را تشریح نمی‌کنیم، نتوانسته‌اند یک الگوی «شهرنشینی» ارائه دهند. اینان نهایت امر

تبدیل به نوعی نیروی خارجی و اشغالگر شده‌اند که ارتباط اندام‌وارشان با اطرافیان و جامعه بسیار متزلزل و فروهسته است.

در پایه‌ریزی فاشیسم‌ها در جهان سوم، دولت‌های استعمارگر به صورت کلی این «قشرهای» حاشیه‌ای را مطلوب و مناسب تشخیص داده، هدف تبلیغات خود قرار می‌دهند، تا با تکیه بر عملکرد اینان بتوانند نوعی نیروی اشغالگر «خارجی» و سازمان داده شده را بر روند مسائل کشورهای چپاول شده تحمیل کنند. ولی تا آنجا که به بحث ما مربوط می‌شود، در عمل، بی‌علاقگی مهاجرین نسل اول روستاها به امور سیاسی کشور اگر در مرحله نخست بازتابی از عدم‌شناخت و ناآگاهی نزد این افراد باشد، در مراحل بعدی می‌باید به دلیل طرد آن‌ها از ساختاری جستجو شود که شهرنشین شده‌ها در ارتباط بسیار نزدیک با «قدرت» استعماری تشکیل داده‌اند. روستائیان مهاجر به دلائلی که در بالا گفتیم مشکل می‌توانند به این ساختار دست یابند؛ مهم‌ترین سد در برابرشان همان هم‌ولایتی‌های سابق خواهند بود!

از طرف دیگر از این مسئله نمی‌باید غافل ماند که قشر قابل توجهی از مرفهین شهری نیز آنقدرها کاری با سیاست ندارند. در مورد ایران و در شرایطی که پس از کودتای ۲۲ بهمن به راه افتاده، اینان الگوهای خود را خارج از مرزها قرار داده‌اند. و به دلیل بهره‌وری از امکانات بیشتر در زمینه‌های مالی و فرهنگی و فناوری‌ها، الگوی کذا هم «شهرنشین» شده‌ها را مفتون و مجذوب می‌کند، و هم تبدیل به عامل جذب کننده نزد روستائیان مهاجر می‌شود. چرا که در مورد حکومت اسلامی این الگو، حداقل در ظاهر، ساختار حکومتی را نیز به چالش می‌کشاند و به روستائی این امید را می‌دهد که با پیروی از آن می‌تواند از سدی که «شهرنشین» شده‌های ولایات در برابرش ایجاد می‌کنند عبور کرده جایی برای خود در بطن جامعه شهری بجوید. به عبارت دیگر، حکومت اسلامی هر چند پایه‌های قدرت خود را بر مسیر یک روند استعماری استوار نموده که حرکت جمعیتی و سیاسی وابسته به اقتصاد نفت طی ۸۰ سال گذشته پایه‌ریزی کرده، امتداد همین ساختار استعماری و اقتصادی نهایت امر به واژگونی پایه‌های جمعیتی‌اش منجر خواهد شد.

بساطی که حکومت اسلامی تحت عنوان «بسیج مستضعفان» به راه انداخت و برنامه‌های مسجدنشینی و نمازجماعت و کمیته‌بازی و غیره که سال‌هاست به راه افتاده فقط جهت جذب همین نیروهای «اوباش شهری» به درون ساختارهای سرکوبگر دولتی بوده. اینان همان لشکر

لمپن‌هائی هستند که در لنینیسیم «فرضاً» می‌بایست در کنار کارگران نیروی محرکه تحرکات کمونیستی باشند! ولی می‌بینیم که استعمار با چه ترفند و زرنگی‌ای از اینان لشکر فاشیسم وابسته ساخت و در چارچوب ساختاری که بنیادهای استعماری آنرا «مذهب» و «دین» تعریف کردند اینان را به جان ملت انداخت. ولی به دلائلی که در بالا آوردیم، روند رشد جمعیتی این لشکر «فاشیسم» به شدت با بحران روبرو شده و این بحران همان نتیجه‌ای را به بار خواهد آورد که در سال‌های آغازین دهه ۱۳۵۰ در ایران شاهد بودیم؛ در انزوا قرار گرفتن ساختارهای دولتی و حکومتی!

پس از این مقدمه طولانی به بحث خود در مورد تحلیل شرایط سیاسی کشور باز می‌گردیم. با در نظر گرفتن آنچه بالاتر توضیح دادیم، امروز حکومت اسلامی، خارج از تمامی مسائلی که در زمینه‌های سیاسی، استراتژیک و اقتصادی با آن‌ها رو در رو شده، در برابر یک مشکل جمعیتی نیز قرار گرفته. البته پس از به قدرت رسیدن احمدی‌نژاد که به احتمال زیاد تحت نظارت سازمان سیا برنامه دولتی‌اش تنظیم شد، شاهد موضع‌گیری‌های «خلقی» و «توده‌ای» وی نیز بودیم. این موضع‌گیری‌های «خلقی»، با در نظر گرفتن توضیحات بالا از نظر جمعیتی معنا و مفهوم روشن‌تری می‌یابد. اگر حکومت اسلامی قادر به شناخت و درک و فهم مشکل جمعیتی نباشد، اربابان این حکومت مشکل کذا را خوب می‌شناسند. در نتیجه، سیاست اعلام شده از طرف احمدی‌نژاد، «حمایت از قشرهای آسیب‌پذیر» عنوان شد! این‌ها همان قشرها هستند که بالاتر گفتیم چگونه در برابر سد «روستائیان شهرنشین» شده در بن‌بست افتاده‌اند؛ هر روز تعدادشان افزایش می‌یابد؛ و به احتمال زیاد اگر شرایط در مسیر مطلوب حکومت اسلامی متحول نشود اینان جذب قشرهای شهری‌ای خواهند شد که در ظاهر مخالفین حکومت اسلامی‌اند. در نتیجه دولت احمدی‌نژاد سعی کرده که با تزریق پول نفت در میان روستائیان مهاجر از این «انحراف» جمعیتی جلوگیری کند. ولی در شرایطی که تولید در کشور به تعطیل کشانده شده، تزریق دلارهای نفتی به صورت نقدینگی در سطح جامعه فقط به افزایش واردات می‌انجامد، و نتیجه اقتصادی آن تورم، بیکاری، فقر و ناملايمات اجتماعی خواهد بود. مسائلی که مهم‌ترین قربانیان‌اش در میان همان روستائیان مهاجر می‌باید جستجو شود. خلاصه می‌کنیم، دولت احمدی‌نژاد با پای گذاشتن در مسیر اقتصادی‌ای که استعمار به

رویش گشوده در عمل مشغول روشن کردن فتیله مواد منفجره‌ای است که دیر یا زود ریشه این حکومت را بر خواهد کند.

در ادامه این بحث به بررسی مسائل «انتخابات» نیز در چارچوب همین بحران جمعیتی می‌پردازیم. بحرانی که تحت عنوان «انتخابات» به راه افتاد، از ابعاد بسیار متفاوتی برخوردار است و نمی‌توان تمامی آن را در یک مطلب گنجانید. با این وجود در چارچوب موضع اصلی این وبلاگ تلاش خواهیم کرد که «بعد جمعیتی» این بحران را نیز تا حد ممکن بشکافیم. هر چند به دلیل نبود آمار قابل اتکاء مشکل می‌توان حرکت‌های جمعیتی را در سیاست ایران ترسیم کرد، به جرأت می‌توانیم بگوئیم که اکثریت قریب به اتفاق رأی‌دهندگان به میرحسین موسوی و کروبی از جمله همان «روستائیان شهرنشین شده» بوده‌اند، همان‌ها که در خدمت حکومت قرار دارند. در واقع این استدلال آنقدرها هم پیچیده نیست؛ طبیعی است کسانی در این رأی‌گیری شرکت کنند که تعلقاتی پایه‌ای به این حکومت دارند و خواستار بهبود شرایط در بطن همین حکومت‌اند! مخالفان حکومت، و با به انزوا رانده‌شدگان در این ساختار سیاسی نمی‌توانستند از رأی‌دادن به موسوی و کروبی «حمایتی» صورت دهند؛ اینان اصولاً در رأی‌گیری‌ها شرکت نمی‌کنند. و در شرایط فعلی که حکومت اسلامی از «فرق سر تا کف پا» دو شقه شده، در عمل این شکاف در بطن همان «روستائیان شهرنشین» شده به وجود آمده. اینان هستند که به جان یکدیگر افتاده‌اند. بی‌دلیل نیست که اصلاح‌طلبان سعی دارند با حضور در مراسمی که پیشتر به عنوان مراسم «جذب اوباش شهری» از آن‌ها نام بردیم - نماز جمعه‌ها، تظاهرات مذهبی و روضه‌خوانی‌ها و مراسم سینه‌زنی و غیره - دست به «تصرف» این مراسم بزنند. اصلاح‌طلبان به غلط می‌پندارند که با «تصرف» این میادین مراکز تصمیم‌گیری جمعیتی حکومت را نیز به دست خواهند گرفت. در صورتیکه با تکیه بر استدلال‌ات بالا و تغییری که در ساختار جمعیتی شهرها به وجود آمده، این فقط یک توهم احمقانه است؛ این مراکز دیگر اهمیت استراتژیک خود را در ساختار سیاسی ایران از دست داده.

اصولگرایان و اصلاح‌طلبان در حال فرورفتن در منجلابی هستند که بیشتر به یک قاپ‌بازی مجازی می‌ماند. چرا که قاپ‌ها و پول در دست دیگران افتاده، و اینان فقط «ادای» قاپ‌انداختن در می‌آورند. در عمل قاپ‌ها به هر صورت بر زمین بنشینند بازنده اینان هستند. گفتیم که حرکت جمعیتی بر خلاف مصالح حکومت از مسیر خود خارج شده، و اینکه الگوهای سیاسی، به دلیل همین تغییر جمعیتی در سطح جامعه به سرعت از نمونه‌های «اسلام‌گرا» فاصله می‌گیرد.

در شرایط فعلی، بحران سیاسی در کشور از دو شق می‌تواند برخوردار شود. یا احمدی‌نژاد با حمایت آمریکا همچنان به تزریق پول نفت در بازار مصرف ادامه می‌دهد. عملی که نهایت امر فقط به گرانی و تورم و بحران‌های اجتماعی دامن خواهد زد و در نتیجه جامعه طی چند سال آینده به آستانه یک انفجار سیاسی و جمعیتی پای می‌گذارد. یا اینکه آمریکا تحت فشار روسیه و به دلیل منافعی که این کشور در راه حفظ آرامش در مرزهای جنوبی خود دارد، در حمایت بی‌قید و شرط از سیاست «فاشیسم شهری» احمدی‌نژاد تجدیدنظر کرده زمینه را جهت تغییرات «نرم» در ایران فراهم می‌آورد. طبیعی است که «شق انفجاری» نه تنها تمامی بنیادهای حکومت اسلامی که قسمت اعظم ساختارهای فرهنگی، شهری و حتی کشوری را در ایران زیر و زبر خواهد کرد. اینکه این انفجار کار ایران را به کجا بکشاند امروز آنقدرها نمی‌تواند مورد تحلیل قرار گیرد، ولی این تغییرات بسیار پایه‌ای و اساسی خواهد بود. با این وجود، برخلاف آنچه برخی دست‌اندرکاران سیاست کشور تصور کرده‌اند، در شرایط فعلی «شق تحول نرم» نیز نمی‌تواند به قدرت رسیدن «اصلاح‌طلبان» را نوید دهد! همانطور که گفتیم حرکت «اصلاح‌طلبی» بیش از آنچه برخی پنداشته‌اند به سیر تحولات حکومت اسلامی وابسته است؛ خلاصه بگوئیم، نمی‌توان «اصلاح‌طلبی» را خارج از مسیر سیاسی‌ای که امروز در کشور حاکم شده «تصور» کرد. در نتیجه اگر تحولی پایه‌ای در حمایت آمریکا از احمدی‌نژاد صورت گیرد، اصلاح‌طلبان نیز کارشان به همانجائی خواهد کشید که دیگر محافل حکومت اسلامی!

در این میان یک سؤال هنوز بی‌جواب مانده، الگوهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی‌ای که پس از فروپاشی حکومت اسلامی جایگزین الگوهای فعلی خواهد شد کدامین هستند؟ پیشتر گفته بودیم که حکومت اسلامی نتوانسته یک الگوی قابل احترام از خود ارائه دهد؛ این یکی از مهم‌ترین گره‌های کور در مملکت‌داری آخوندهاست که مسلماً موضوع بحث‌ها و تحلیل‌های تاریخی برای آیندگان خواهد بود. ولی جامعه بدون الگوی فراگیر نمی‌تواند وجود داشته باشد، و اینجاست که مسئله سیاست جاری کشور ما را به دامان بحث در باب مسائل فرهنگی، خصوصاً فرهنگ‌های دیرینه و محلی خواهد کشاند. با این وجود یک اصل را نمی‌توان از نظر دور داشت و آن اینکه فاجعه‌ای به نام روند استعماری «شهرنشینی»، روندی که هنوز قادر نشده الگوهای قابل قبول شهری خود را ارائه دهد، در این مرحله به آخر خط نرسیده. این زهری است که هنوز آخرین قطره‌اش به کام ملت ایران فرو نریخته.